

فرهنگستان زبان فارسی

ایران نام سرزمینی است که پس از مهاجرت دسته‌هایی از نژاد آریایی بدانجا و سکونت در مناطق مختلف آن، بمناسبت اسم آری یا آریا، آریان نام گرفته که به معنی منسوب به «آری» و مکان آریاییست و سپس به تدریج تغییرات لفظی پیدا کرده تا به صورت اریان (پهلوی) و ایران (دری) درآمده است.

از آنجا که وسعت قلمرو دولت‌های متعددی که در این سرزمین تشکیل یافته در طی قرن‌ها تغییر وضع پیدا میکرد و در هر عصری شامل اجزای نامحدودی از این دیار میشد علمای جغرافیا سراسر اراضی مرتفع و پهناوری را که در میان دره‌های رودسند و سیردریا و کنارهای آمو و دریای خزر و کوهسار قفقاز و حوضه‌های علیای فرات و دجله و خلیج فارس قرار دارد بنام پلاتویا بلندی ایران نامیده‌اند که صورت معرب آن با لفظ فلات (بیابان) عربی مشابه به کار رفته است.

بنابراین ایران یک نام جغرافیایی متغیری است که در گسترده‌ترین مفهوم خود شامل همه اراضی درون فلات ایران میشد و در دوران محدودتری بر قسمت‌هایی از آن اطلاق میشده است که شامل جزئی از فلات معهود میشود.

پس نام ایران بنا به استنباط زبان‌شناسان از ریشه آری و یا آریا اشتقاق یافته که در زبان سانسکریت مفهوم نجیب و آزاده را میدهد و بر کشور عزیز ما اطلاق میشود.

فارس یا پارس نام ناحیه محدودی از سرزمین پهناور ایرانست که شامل قسمتی از جنوب غربی فلات ایران میشود. یکدسته از آریاییهای مهاجر که پارسیان

پارس خوانده می‌شدند پس از نقل مکان از غرب ایران بدانجا درآمدند و شالوده حکومت و قوم کوچکتری را بنام پارس و پارسی برقرار ساختند.

یونانیها نام کشور ما را باعتبار نخستین ارتباط با «ماد» ها در شمال غربی فلات ایران مدی و مردم آنرا مدها میخواندند .

ولی رومیها بواسطه ارتباط سیاسی و نظامی با پادشاهان ساسانی که از پارس برخاسته بودند، کشور را پارس و مردم منسوب بدانرا هم پارس مینامیدند و این اصطلاح بکلیه زبانهای اروپائی که از لاتین مایه و ریشه میگرفته اند منتقل شده و در جریان است.

عربها که در زاویه جنوب غربی از فلات ، با پارسیها و پارس و دولت پارس ساسانی ارتباط یافته بودند کشور را فارس و ملت را فرس میگفتند و این اصطلاح نیز از راه زبان و ادبیات عربی بزبانهای ملل اسلامی درآمده و غالباً آنرا بکار برده اند .

در صورتیکه ایران نام عامی است و فارس اسم اخصی ، بدین ترتیب هر چیز پارسی با ایران مربوط میشود ولی هر موصوف بصفت ایرانیرا نمیتوان پارسی دانست و نام داد .

چنانکه خراسانی و گیلانی ایرانی است ولی فارسی نیست مگر در اصطلاح مردم روم و عرب، ولی هر مرد فارسی ایرانیست گرچه با خراسان یا آذربایجان ربطی نداشته باشد.

زبان فارسی که بیشتر از طرف نویسندگان عرب نویس و عرب زبان صددهای دوم و سوم هجری در برابر زبان عربی، برای زبان مردم ایران بکار رفته برخلاف موصوفات دیگر پارسی اختصاصی به فارندارد بلکه احیاناً با نام پارس هم ربط مستقیم پیدا نمیکند .

زیرا در قلمرو وسیع ایران میان زبان مردم شرق فلات با غرب آن تفاوت زیادی وجود دارد و از شمال تا جنوب هم این تفاوت شرقی و غربی زبان، اختلاف کیفیت ثانوی پیدا میکند .

آغاز امر عرب همه را در روز خود فارسی میگفت و آنرا به اقسامی تقسیم میکرد که از آن میان زبانهای پهلوی و دری و خوزی و شاخصیت و امتیازی

را داشته‌اند.

فارسی دری که در اصل یک زبان برخاسته از شمال شرقی فلات ایران و مربوط به مردم حوضه رود آمودر شمال افغانستان کنونی بوده است امروز با حذف ممتهم دری، نام‌زبانی شناخته می‌شود که پایه ادبیات هزار و دوست ساله ایران و افغانستان کنونی و تاجیکستان امروز است و سهم مهمی در ادبیات هندوستان و پاکستان و ازبکستان و داغستان و آذربایجان شوروی و جمهوری ترکیه و عراق عرب دارد.

این زبان که بعد از زبان عرب مهمترین نقش مؤثر را در کشورهای اسلامی جهان اجرا کرده امروز زبان رسمی ایران و افغانستان و تاجیکستان و شریک میراث های ادبی و فرهنگی همه کشور هائی است که از کناره خلیج بنگاله تا کوه اورال و کناره های دریای آزوف و آذربایک و سواحل غربی اقیانوس هند با اسامی مختلفی بر عرصه سیاسی جهان فعلی نقش مؤثری را بر عهده دارند.

در ایران به اعتبار زمان و مکان، زبانهای متعددی در طی سه هزار سال گذشته وارد مرحله خط و کتابت شده اند و از خود آثاری بر سنگ و سفال و پوست و کاغذ بجا گذارده اند.

زبان عیلامی از اصل غیر آریائی، زبان پارسی کهن، زبان پهلوی در لهجه های مختلف، زبان سغدی، زبان خوارزمی، زبان فارسی دری، زبان طبری، زبان آذری، زبان کردی، زبان بلوچی و زبان پشتو.

اینها همه زبانهای ایرانی هستند ولی بطور مطلق بهیچیک از آنها نمیتوان زبان ایرانی گفت زیرا هر زبان دیگری که در این قلمرو امروز و یادر روزگار مقدم رواج داشته زبان مردم ایران بوده است و نام زبان ایران شامل آن بطور مطلق نمیتواند قرار گیرد.

ما وقتی تاریخ ادبیات ایران می‌گوئیم این مفهوم شامل کلیه آثاری میشود که بزبانهای آریائی و غیر آریائی متداول در ایران از چهار هزار سال پیش بدینطرف نوشته شده و پیادگار مانده است.

آثاری که از هنر باستانی درشوش و سیالک و هفت تپه و مارلیک بدست

آمده همه را آثار باستانی ایران میگوئیم و بدین توجه نمیکنیم که شاید در روز بوجود آمدن آنها هنوز قوم آریائی به ایران نیامده بودند و یا آنکه نام خود را بدین سرزمین نداده بودند بلکه به اعتبار کشف آنها در قلمر و جغرافیائی ایران فعلی از آثار هنری این کشور محسوب میشوند.

ولی زبان عیلامی، زبان مادی، زبان خوارزمی و زبان سغدی و زبان پهلوی و زبان اوستائی و زبان آذری و زبان کردی و زبان لاری و زبان طبری را بطور دسته جمعی میتوان زبانهای ایرانی گفت ولی هیچیک از آنها را بتنهائی نباید زبان ایرانی خواند بلکه زبان ایرانی مطلق وجود ندارد و اگر فارسی را زبان ایرانی بخوانیم این صفت نمیتواند مانع از این امر بشود که همین زبان را در همین قالب شناخته شده در جنوب رود آمو افتانها زبان دری و تاجیکها در شمال همان رود، زبان تاجیکی بخوانند و بدین ترتیب بنای وحدتیکه از عهد محمد و صیف و حنظله بادقیسی و رودکی تا روزگار ما استوار بوده ناگهان از هم گسسته و شکسته شود و زبان در هر ناحیه ای مانند زبان پهلوی قدیم کیفیت لغوی خاصی پیدا کند.

زبان ادبی کشورهای عراق و سوریه و لبنان و مصر و سودان زبان عربیست و باعتبار همزبانی هر یک خود را عرب میخوانند ولی نمیتوان عربی را زبان عراقی یا سوری یا لبنانی و مصری خواند همانطور که تحمیل زبانی بنام هندی در روزگار ما بر مردم جمهوری هند با مشکلات روز افزونی همواره مواجه بوده است.

زبانی که در بریتانیای کبیر رایج است نام انگلیسی دارد که شامل یک جزء از آن جزیره میشود و مردم آن سرزمین احساس اینکه زبان را هم بریتانیائی بگویند نمیکنند زیرا بفرض چنین بدعتی مردم اسکاتلند و ویلز مانند مردم ایرلند ترجیح میدهند که این اتحادیه را بشکنند تا زبانهای خاص منطقه ایشان دستخوش زوال گردد.

کشور عزیز ما ایران است.

صفت ملت ارجمند ما ایرانی است.

تمدن و ادبیات و هنر کشور، ایرانی ما است.

از قعر گل تا اوج زحل هر چه بدین مرزو بوم و آب و هوا تعلق بگیرد همه ایرانی است .

اما زبان ما زبان فارسی است .

یک قسمت معتبر از ادبیات کشور ما ادبیات فارسی است .

شعر ما شعر فارسی است .

زبان رسمی کشور ما زبان فارسی است .

در صورتیکه سرود و درفش و نقش پرچم کشور ما ایرانی است .

فرهنگستان زبان رایج کشور ما فرهنگستان ایران است ولی زبانیکه این فرهنگستان درباره آن کار میکنند و آلودگی و تباهی و لغزش و نارسائی آن باید جلوگیری بکنند زبان فارسی است .

زبان فارسی همان فارسی دری است که هنوز اسم کامل آن در بلخ بامی که بوم و بر اصلی زبان است بنام قدیمی «دری» خوانده میشود .

زبان فارسی همان زبان تاجیکی است که صدرالدین عینی و میرزا - تورسون زاده بدان سخن میگویند و مینویسند .

زبان فارسی همان زبان محمد اقبال لاهوری است که در پنجاب زبور عجم خود را بدان زبان سروده و پیام مشرق خود را بهمین زبان فرستاده است .

زبان فارسی همان زبان نیست که هر سال در جشن تولد مولانا پیروان مولوی در جمهوری ترکیه بر تربت پاک او گرد میآیند و مثنوی شریف او را بد زبان مولانا با آهنگ دف و نای میخوانند و سماع میکنند .

زبان فارسی همان زبان نیست که هر ساله مسلمانان دهلی بر سر تربت نظام الدین اولیا و امیر خسرو دهلوی گرد میآیند و اشعار خسرو و بیدل و حسن را با سماع صوفیانه میخوانند و لذت میبرند .

زبان فارسی همان زبان نیست که در میدان نظامی گنجه در آذربایجان شوروی مجسمه حکیم نظامی پنج انگشت دست خود را بر جلد کتاب خمسه میگذارد و بیاد مردم آذربایجان میآورد که این کتاب را به چه زبانی سروده ام .

زبان فارسی دری زبان مستقل باستانی است که در خراسان قدیم همزمان با پهلوی در عراق و فارس و آذربایجان و اوستائی پیش مو بدان زردشتی وجود داشته و با حکومت اشکانیان از خراسان به تیسفون آمده و زبان دربار اشکانیان شده است.

این زبان پس از تحول وضع اشکانیان و غلبه شعبه عراقی بر شعبه خراسانی در تیسفون بماند و بعدها باروی کار آمدن پارسیان که کردان پهلوی گوی اوستا پرست بودند مقام سیاسی خود را در دربار ایران حفظ کرد تا آنکه در عهد اسلامی زمینه مساعدی جهت ظهور در افق ادب و فرهنگ ایران بدست آورد و در مدت هزار و دو بیست سال همه زبانهای محلی و لهجه ها را از پیش راه خود برداشت و یگانه زبان پخته و رسای کشورهای ایران و افغانستان و تاجیکستان شناخته شد.

زبان فارسی دری فرزند زبان پهلوی و نبیره زبان اوستائی و پارسی هخامنشی نیست بلکه زبان برادر و خواهر آن زبانهاست که در قسمت اعظم دوره وجود آنها با هر یک همزمان و همقدم بوده است.

از فضلا و ادبا و نویسندگان و سخنوران و مقامات رسمی کشور از ملی و غیر ملی انتظار پارسی زبانان جهان این است که با حفظ اسم و رسم زبان فارسی این رشته وحدت و پیوند دوستی گسستگی ناپذیر را که از دهللی و غزنه تا قونیه و از سمرقند تا شیراز جانها و دلها و عواطف و زبانها را بیکدیگر مرتب میسازد از گزند آسیبهای عصر تفرقه مصون بدارند و بکسانیکه قدرت درک این لطیفه را ندارند و با سوادهای کودکانه در صد در صد بر هم ریختن این کاخ بلند فردوسی و سمدی و مولوی و نظامی و حافظ بر میآیند و با دخالتهای دور از رویه، منطق زرناب دری و سیم سفید پارسی را به سرب و ارزیز ساخته و ریخته طبع کج خویش مشوب و مغشوش میسازند اجازه مداخله حتی مذاکره درباره سر نوشت زبان فارسی ندهند.

۱۳۴۸/۱/۱۱

محمد محیط طباطبائی